

طرح اولیه برای فیلمنامه تله فیلم

بزرگه راه

شهنام سجودی زاده

شماره ثبت در بانک فیلمنامه صداسیما - مرکز اردبیل

۱۳۹۹۰۷۲۴۰۳

شماره ثبت در بانک فیلمنامه خانه سینما

۱۳۹۹/۰۵/۲۱ - ۲۲۷۹۳۷

خلاصه تله فیلم بزرگ راه :

دو داعشی انتحاری (دیوید و سعدان) داخل راهپیمایی اربعین شده و برای انجام عملیات دیوید به پیرزن (ام سلیمه) تنهایی که در صحرا زندگی میکند و به زوار حسینی شیر و خرما احسان میکند نزدیک شده و ارتباط برقرار کند تا شب به خانه وی رفته و جلیقه های انتحاری را از محل اختفاء در پشت بام خانه وی بدست آورد... ام سلیمه، داعشی (دیوید) را برای کار احسان بخدمت گرفته و دیوید به عینه شاهد حقایق روشنگرانه و عاشقانه های زوار از تمام گوشه کنار ایران و عراق و جهان میشود... نیمه های شب دیوید و سعدان جلیقه های انتحاری را از محل اختفاء بدست می آورند... ام سلیمه متوجه نقشه داعشی ها شده و پی به ماهیت دیوید و سعدان میبرد... دیوید از ام سلیمه میخواهد تا سکوت کرده و جان خود را نجات دهد، ولی ام سلیمه با شانه طویله به سعدان حمله ور شده و سعدان، سر پیرزن را میبرد... داعشی ها با جلیقه های انتحاری داخل راهپیمایی میشوند، دیوید بهم ریخته و تحت تاثیر وقایع و حرفهای پیرزن دیگر قادر به انجام عملیات نیست، ماموران اطلاعاتی دیوید را شناسایی و تک تیراندازها وی را تحت نظر میگیرند... کسی حق تیراندازی ندارد تا وقتی که داعشی دوم نیز شناسایی شود... دیوید چفیه سیاهش را با چفیه سفیدی که به احسان میگیرد عوض کرده و بر روی پل بزرگ رودخانه بطرف سعدان حمله ور میشود، تک تیراندازها هردو داعشی را شناسایی و خارج از مسیر راهپیمایی منهدم میشوند... گنبد های طلایی حرمین شریفین از دور دستها میدرخشند و زوار در امنیت کامل در حال راهپیمایی بسوی کربلای معلی هستند.

اربعین سال ۱۳۹۸ - مینی بوس حامل زائران اربعین حسینی (اکثر ایرانی) از گمرک بین المللی شهر مهران عازم شهر نجف اشرف است، زائران عزادار از آب و غذایی که به همراه دارند احسان میکنند، مردی با صدای دلنشینش نوحه سوزناکی را میخواند و مسافران اشک می ریزند... دیوید (انتحاری، داعشی اروپایی تبار - مردی میانسال با شال سیاه و چهره ای موج) در میان مسافران نشسته و حواس جمع متوجه نگاهها و رفتارها و حرفهای همه و حتی اتفاقات بیرون است، دیوید حرفهای طراح عملیات انتحاری را در ذهن خود مرور می کند ... {فلاش بک، اتفاقی نیمه تاریک و تخریب شده جنگی در یک از مناطق عملیاتی تحت اختیار داعشی ها} در اتفاقی داغون با سقف فرو ریخته (با اسباب و اثاث سوخته و منهدم شده که هنوز رنگ نباخته اند و بوی زندگی سوخته را میشود از آنها استشمام کرد) خلدون عرب سعودی داعشی، طراح عملیات انتحاری، ریز اطلاعات عملیات را از روی نقشه عراق برای دیوید و سعدان تشریح میکند، (سعدان انتحاری دوم، جوانی لاغر اندام با نگاههای منگ و دریده، درحال تخذیر مواد افیونی ظاهرا گوش به حرفهای خلدون دارد) خلدون عکس دختری بنام کتی (اروپایی تبار که به زبان عربی مسلط است)، و مرد عرب بنام رمضان (که پای چپش از زانو قطع بوده و بکمک پروتز راه میرود) را به دیوید نشان داده و ابراز می کند به دلیل اینکه نیروهای امنیتی - اطلاعاتی ایرانی هرگونه مکالمات از طریق تلفن همراه و یا ارتباط مجازی در منطقه عملیاتی را شنود و رد گیری می کنند، اطلاعات مربوط به نحوه رسیدن به محل اختفا جلیقه های انتحاری را این دو نفر که به عنوان پدر دختر زائر خواهند بود، در عمود ۱۳۳ راس ساعت ۱۲ به (دیوید) خواهند رساند، بعد از تبادل و تایید کلمه رمز ، (رمضان) پای مصنوعی خود را درآورده و بدست دیوید خواهد داد تا آنرا سفت و تمیزکاری کند، (برای بالا بردن ضریب موفقیت عملیات، به کتی اطلاعات سوخته داده خواهد شد تا بتو برساند)، خلدون پروتزی را که به کنارش است بدست گرفته و جایی خارج از دید مستقیم را در داخل آن به دیوید نشان داده و می گوید، اطلاعات صحیح را به خط کم رنگ اینجا خواهی دید، و رو به سعدان گرفته و ادامه میدهد، سعدان در عمود ۱۰۱ منتظر دیوید خواهد بود و همیشه با ده متر فاصله پیش روی تو راهپیمایی خواهد کرد. سعدان با نگاه پر خون و نشسته گفته های خلدون را تایید میکند...

دیوید با چهره ای عرق کرده از شیشه مینی بوس، چشم به جاده و صحرای تف دیده بیرون و سیل جمعیتی دارد که پای پیاده عازم شهر نجف هستند، هر چه به نجف اشرف نزدیکتر می شوند خیل انبوه جمعیت عزادار بیشتر می شود ... دیوید به یاد روز بیعت می افتد که هرسه داعشی (خلدون - دیوید و سعدان) با نگاههای خوشنترشان رو به دوربین و به زبانهای عربی، انگلیسی از عملیات

انتحاری گروه تکفیری داعشی در میان جمعیت عزادار شیعه و در مراسم راهپیمایی اربعین حسینی سخن گفته و دست بیعت بهم می‌دهند...

مینی بوس در گلوگاه ایستگاه بازرسی متوقف شده و نیروهای حشدالشعبی و یک از ماموران امنیتی ایرانی با لباس شخصی (حمیدی، با نگاههای نافذ خود) تک تک مسافران را زیر نظر گرفته و ماموران درحال بازرسی وسایل هستند... حمیدی، مدارک چند نفر از زائران و دیوید را بررسی کرده و سوالاتی را ب زبان انگلیسی از دیوید در مورد هویت و هدف از سفر وی به عراق پرسیده و دیوید جواب دقیق می‌دهد، مورد مشکوکی از دیوید و دیگر زائران مشاهده و بدست نیامده و به راننده مینی بوس اجازه ادامه سفر بسمت نجف داده میشود ...

مراسم راهپیمایی میلیونی و جهانی اربعین بسمت شهرهای نجف اشرف و کربلای معلی درحال برگزاری است... سعدان در موبک ایرانیها پذیرایی شده و در حالیکه قرص متادن را با چای پررنگ میبلعد، چشم به عمود ۱۰۱ دوخته و منتظر از راه رسیدن دیوید است... دیوید از پشت سر سعدان ظاهر و پس از گفتن حرفهایی درگوشی، سعدان به آرامی به راه می افتد، دیوید نیز از پشت سرش.

نیروهای اطلاعاتی و امنیتی ایرانی - حشد الشعبی عراقی در طول مسیر و در میان زائران حاضر بوده و احتمال موفقیت عملیات تروریستی تقریبا صفر و بعید است. از کیلومترها فاصله کل منطقه زیر نظر بوده و هرگونه تحرک و ورود و خروج مشکوک به مسیرهای راهپیمایی تحت نظر است...

دیوید راس ساعت ۱۲ در محل قرار (عمود ۱۳۳) ، زائران و همه جا را زیر نظر دارد... یک مرد عرب دش داشه پوش (رمضان) لنگ لنگان که بکمک عصا گام برمیدارد، با دختر جوان (کتی) به محل قرار رسیده و رمضان بر زمین می نشیند، دیوید نزدیکتر رفته و کتی با چشمان تیزش، عمق نگاه وحشی دیوید را نگریسته و کلمه رمز را به انگلیسی بیان میکند، دیوید جواب کلمه رمز را داده و پروتز را از دست رمضان تحویل میگیرد تا پیچ مهره های آنرا سفت و تمیزکاری کند، کتی، اطلاعات سوخته اش را به دیوید می رساند... رمضان، دلنگران از پشت عینک آفتابی اش چشم به کارهای دیوید دارد، تا پروتز را سریع تحویل دهد تا از محل قرار دور شوند، (رمضان، متوجه دقت نظر دیوید به داخل پروتز است) دیوید اطلاعات داخل پروتز را خوانده و پروتز تمیزکاری شده را تحویل رمضان میدهد . سعدان از فاصله، زیر چشمی هوای صحنه و پیرامون را دارد.

(بازیگر پیشنهادی برای نقش ام سلیمه، خانم ثریا قاسمی)

ام سلیمه پیرزن بادیه نشین که خارج از روستای (...) و بتنهایی با بزهایش در دل صحرا زندگی میکند، هر شب بزهایش را دوشیده و با گونهای پرخاری که بسختی از صحرا جمع می کند، آتش و اجاق مهیا کرده و شیر داغ و خرما به زوار اربعین احسان میکند، ام سلیمه بیخبر از نقشه داعشی ها پشت بام خانه اش محل اختفا محموله های انتحاری شده و دیوید طبق دستور باید به ام سلیمه نزدیک شود...

دیوید با خوشرویی به کمک ام سلیمه میرود که چپر کوچکش را (سیاه چادر) در حاشیه جاده و در نزدیکی عمود ۱۴۵ برپا کرده است، دیوید دبه سنگین شیر را از دست پیرزن گرفته و بسمت اجاق در صحرا میبرد، شیر را در دیگ سیاه بزرگ بر روی هیمة آتش خالی میکند، دیوید برای آنکه بتواند شب را بخانه پیرزن برود سر صحبت را با وی باز کرده و با تک کلمات عربی دست و پا شکسته خود را معرفی و میگوید که؛ *افهم عربی* (من عربی را می فهمم، و با دست اشاره منفی میدهد که قادر به تکلم عربی نیست) *لا تکلم عربی*. و از پیرزن در مورد کار سخت و خانه و زندگی اش سوال میکند، ام سلیمه با شوق و ذوق تمام با میهمان ناخوانده اش گرم صحبت شده و بی هیچ شک و سوء ظنی به سوالات وی صادقانه توضیحات مفصل می دهد، پیرزن موکبی را به جوان غربتی نشان داده و می گوید؛ این کمترین کار من، در مقابل کارهای صاحب آن موکب هیچ است، و مردی دش داشته پوش نسبتا جوان را در میان زوار نشان میدهد که در تلاشی بی امان، به اتفاق همسر و فرزندان جاتانه در حال پذیرایی از زوار آقا امام حسین (ع) می باشند... ام سلیمه اظهار می دارد که او با اיתار همه ثروت و داراییش در اربعین های گذشته، امسال آخرین داشته اش آجرها و آهن های خانه ای بوده که قرار بوده بسازد و وی آنها را نیز فروخته تا همه را احسان زوار مولایش امام حسین (ع) کرده باشد... نگاه خاموش و مبهم دیوید... ام سلیمه میپرسد؛ میدانی چرا او میخواهد همه دار و ندارش را احسان کند؟؟ و دیوید همچنان با چشمان خیره منتظر جواب از سوی ام سلیمه میماند؛ ام سلیمه ادامه میدهد؛ میخواهد چون امامش همه داشته هایش را در راه دین خدا ببخشد... و سر پیش آورده و به شوخ طبعی و صدای نفسی میگوید؛ او عاشق زیرکی ست، میخواهد معشوق خدا باشد... ام سلیمه سینی پر از لیوانهای شیر داغ و ظرف خرما را بدست دیوید می سپارد تا در میان زوار پخش کند ...

دیوید وسط جاده در میان انبوه جمعیت که از پیش رو بسمت اش می آیند نشسته و سینی پر از لیوانهای شیر داغ و خرما را بر روی سر گرفته و در سکوتی سنگین شاهد حال و هوای زوار میشود، با چشمانی که به مرور خشم و دشمنی در آنها رنگ می بازد، اول بار و از نزدیک و چهره به چهره و بی نیت کشتار بتماشای زوار می نشیند، زنان و مردان پیر و جوان و کودک از هر تیره و تبار و

زبان، با پاهای تاول زده و سروصورت آفتاب سوخته، چه سالم چه بیمار و علیل به هر سعی و طریق، خود را بسمت کربلا میکشند... دخترکی با چشمان جذاب آبی رنگش که به اتفاق پدر و مادرش زائر است، درست هم قد با دیوید بر زمین نشسته با سینی بزرگش بر سر چهره به چهره میشود، (پدر مادرش از شیر و خرماي احسان میخورند) عرق از سر و روی دیوید میچکد، دخترک لیوان شیری را که بدست دارد ننوشیده و به لبهای خشک و کبود دیوید نزدیک کرده و به او مینوشاند، اندکی از شیر بر محاسن مشکی دیوید میچکد، دخترک با نوک چفیه اش، قطرات شیر را از روی محاسن دیوید پاک می کند، دیوید غرق در چشمان زیبای دخترک خاموش است... سعدان در موکبی خنک شده با کولر نشسته و درحالیکه قهوه می نوشد و سیگاری دود میکند چشم به کارهای دیوید دارد...

... ام سلیمه در صحرا در حال جمع کردن گون است که دیوید به کمکش رفته و دشنه را از دست پیرزن میگیرد، ام سلیمه با دیدگان پر از اشک شوق، چشم به گون جمع کردنهاي مرد غربتی در دل صحرا میدوزد که پرتلاش و کار نابلد با دشنه بلند، گون جمع میکند ... ام سلیمه در داخل چپر، مرحم بر دست دیوید می نهد که با تیغ های گون و دشنه خود را زخمی کرده است، و در حالیکه با دستمالی سفید و تمیز زخم را می بندد، با سوز دل بر دستان بریده آقا ابوالفضل(ع) اشک ریخته و با صدای محزون و دلنشینش مرثیه می سرايد... دیوید از ام سلیمه در مورد آقا ابوالفضل میپرسد؟ ام سلیمه با اشک و بغض میگوید؛ او صاحب فضل و ادب و پهلوانی متواضع بود، ابوالفضل(ع) عین یک کوه پشت برادر و مولایش امام حسین(ع) بود، دست رد به امان نامه یزید زد، برق سکه های طلا دل عاشقش را نلرزاند و دست بیعت به خلیفه کافر نداد، و تا لحظه ای که بدنش را قطعه قطعه کردند به دین رسول الله خیانت نکرد و به مولایش وفادار ماند، (و مرثیه ای را با حزن می خواند) ... جان و مالم بفدای غیرت که لب آب بودی و لبهای عطشانت را به آب سرد فرات نزدی... جان و مالم بفدای غیرت آن لحظه یکه اهل بیت رسول الله را در خیمه ها تشنه و پریشان دیدی... سکوت ... دیوید مات و خاموش از شنیده هایش، مسحور نگاه لبریز از خشم و غرور ام سلیمه است، درحالیکه بغض راه گلوی پیرزن را گرفته و صورتش خیس اشک است... انگار ام سلیمه عمق نگاه مردد دیوید را میخواند... دیوید لیوان آبی را که به کنارش است به سمت ام سلیمه میگیرد... ام سلیمه خیره به لیوان آب، محزون میگرد... شیر جوشان از دیگ سیاه سر میرود... دیوید بشتاب خود را به دیگ رسانیده و آنرا از روی اجاق بر میدارد، دیوید خیره در شعله های تیز آتش می ماند... یک مداح ترک زبان ایرانی در میان زواری که دوره اش کرده اند، با جان و دل و با صدای رسایش اشعار حماسی در شان رشادتهای حضرت ابوالفضل العباس میسراید...

پسرکی که با پدرش چوپان گله است مقابل دیوید ایستاده و با نگاه عصبانی دوست داشتنی اش خیره در چشمان دیوید میپرسد؛ شما کی هستید! اینجا چه می کنید؟ دیوید بخود آمده و نگاه خاموش و پرتاملش را به نگاه عصبانی پسرک با چوبدست بلندش می دوزد... دیوید لیوانی شیر به سمت پسرک میگیرد... پسرک با همان نگاه تندش و با جواب منفی سر ، تعارف دیوید را نپذیرفته و با خشم میگوید؛ از اینجا برو ... تو از ما نیستی... و راهش را گرفته بسمت پدر که در صحرا منتظر اوست می رود...

... مداح ایرانی همچنان با شور و حال، اشعار حماسی می سراید و صدای رسایش را باد با خود میاورد...

نگاه دیوید به مرور تغییر حالت داده و سرد و منجمد میشود،،، فریادهای هولناک شیخ تکفیری داعشی در ذهن دیوید پیچیده و تصاویری تند و مغشوش از جنایات داعشی ها در ذهن پریشان زنده می شوند،،، شیخ تکفیری با فریادهای ناهنجار و لبریز از خشم و نفرت، در میان مزدوران داعشی، سخنرانی مرگبار می کند؛ شیخ تکفیری ریختن خون کفار و شیعیان علوی را موجب خشنودی و رضای خدا دانسته و وعده پیروزی بزرگ را میدهد، و آن خواندن نماز جماعت بر ویرانه های ایران است، شیخ تکفیری داعشی غارت مال و ناموس و سرزمینهای کفار و شیعیان عرب و مجوس ایرانی را پاداش خداوند به جهاد یاران داعشی ابراز کرده و دستور بریدن سر اسراء را صادر میکند ... (تصاویری مغشوش و پریشان از شیخ خونخوار داعشی و از لحظات خونبار و دلخراش، نگاه وحشتزده اسراء زن و مرد، پیر و جوان و کودک، قمه ها و سلاح های داعشی و خون چکیدن از لبه تیغ ها، بسرعت از ذهن پریشان دیوید گذر می کنند...)... ام سلیمه سطل پر آبی را به سرو روی دیوید میپاشد که بزیر آفتاب داغ از حال رفته است... دیوید نگاه منگ خود را به چهره پیرزن و اطراف دوخته و کم کم متوجه اتفاقات پیرامون خود می شود... ام سلیمه لیوانی آب سرد به دیوید مرتعش و لرزان می نوشاند که با نگاههای خیره اش وی را می نگرد... ام سلیمه با چشمان آرام و پرمهرش از دیوید میخواهد بزیر آفتاب داغ ننشیند و با وی به داخل چپر بیاید، و دیوید تنها قادر به یک کلام میشود؛ برمینگردم ام سلیمه. و در میان سیل جمعیت به راه می افتد ... با چشمانی پر تردید و خشماگین و بی مهابا، دیوید رو بسمتی گرفته و همراه با جمعیت گامهای سنگین برمیدارد...

... شب شده و دیوید در خانه ام سلیمه در اتاقی تنهاست ... منتظر است تا پیرزن بخواب رود، دیوید متوجه چشمان خون گرفته سعدان میشود که از دل تاریکی شب و از پشت پنجره به داخل اتاق زل زده است، دیوید بکمک سعدان کوله پشتی را که حاوی محموله انتحاری است را از محل اختفا در پشت بام بیرون کشیده و دیوید شروع به راه اندازی جلیقه ها می کند ... ام سلیمه از صدای

ناهنجار بزها از خواب بیدار شده و برای سرکشی به حیوانات داخل طویله می شود، همه چیز عادی بنظر میرسد، ایستاده بودن نردبام توجه پیرزن را جلب کرده و در سکوت و تاریکی چشم به پشت بام میدوزد ... سعدان از دل تاریکی شب چشم به پیرزن دارد، ام سلیمه سگ نگهبانش را که غیب شده صدا می زند، سراغی از سگ که بدست سعدان مسموم و کشته شده نیست، با صدای آرام و ترسیده دیوید را صدا میزند، دیوید از اتاق خارج شده و تظاهر به از خواب بیدار شدن میکند... ام سلیمه، دیوید را در جریان غیبت مشکوک سگ و حس بدی که از حال و هوای امشب دارد قرار میدهد، دیوید فانوس را از دست لرزان پیرزن گرفته و اطراف خانه و طویله را دید می زند، دیوید به سعدان که پشت انبار علوفه مخفی شده اشاره به سکوت و تحت کنترل بودن موقعیت داده و از آنجا خارج میشود، ام سلیمه متوجه برق تیغ بلند قمه سعدان از میان علوفه ها می شود، دیوید با تک کلمات عربی وانمود میکند که همه جا امن است و از ام سلیمه میخواهد تا آرام باشد، ام سلیمه پی به تغییر حالت چشمها و استرس دیوید برده و عرق سرد را بر پیشانی وی می بیند... ام سلیمه به دیوید میگوید که تو یک داعشی هستی ... دیوید باز هم به آرامی از ام سلیمه میخواهد تا آرام باشد و به خانه اش بازگردد و او آنجا را ترک خواهد کرد... سعدان با جلیقه انتحاریش از طویله بیرون آمده و از پشت سر دیوید چشم به چشمان خشماگین ام سلیمه می دوزد... دیوید چشم از دیدگان وحشی سعدان گرفته و خیره در چشمان ام سلیمه میماند، عملاً دیگر کاری از دست دیوید ساخته نیست ... ام سلیمه پی به لحظات آخر عمرش برده و آخرین حرفش را به دیوید می گوید؛ از اینکه در شب اربعین شهید میشوم از لطف و عنایت خدا خوشحالم و سرفراز به دیدار مولایم اباعبدالله میروم، ام سلیمه دسته ی شنه بلندی را که بدست دارد محکم در دست فشرد و ادامه می دهد؛ ذات تو پاک است دیوید، امیدوارم قبل از منفجر کردن جلیقه ات، بخود بیایی و اختیارت را از دست شیطان بگیری... ام سلیمه با شانه تیز و بلند بسمت سعدان حمله ور شده و از کنار دیوید رد میشود، دیوید بی هیچ واکنشی پشت به سعدان و ام سلیمه، برجای مانده و صدای کشته شدن ام سلیمه را میشنود ... سکوت ... سعدان با سر و صورتی خونین سر بریده ام سلیمه را به دست دارد...

آفتاب با تیغه های سرخش از سینه کویر در حال طلوع است...

کتی و مرد عرب (رمضان) توسط نیروهای امنیتی ایرانی شناسایی و دستگیر شده اند... ناصری فرمانده نیروهای امنیتی ایرانی، انبوه مشتاقان زوار را به مظنونین نشان داده و می گوید؛ دلیل هر عملیات انتحاری در بین این سیل جمعیت، شما دونفر هستید... کتی در خلوتی که پیش می آید به رمضان که خود را باخته و تردید در نگاهش موج میزند می گوید؛ بخواهی نم پس بدی خانواده ات را داعشی ها یک به یک خواهند کشت، تو پول هنگفتی برای این کار گرفتی، پس بهتره خفه شی...

ناصری با یک مامور زن داخل اتاق بازداشت شده و دختر مظنون را برای بازرسی بدنی با خود میبرد، ناصری از بازرسی بدنی مرد مظنون مورد مشکوکی را بدست نمی آورد، رمضان اشاره میدهد اطلاعاتی که آنها در پی اش هستند در داخل پروتز است، (دیوید اطلاعات مربوط به ام سلیمه و محل اختفا محموله انتحاری را از داخل پروتز پاک کرده است) ناصری بزیر نور و با نگاهی دقیق اطلاعات لازم را بدست میآورد...

مامورین امنیتی ایرانی - و حشدالشعبی عراقی سریعا وارد عمل شده و خانه ی ام سلیمه در دم دمای طلوع آفتاب شناسایی می شود، مامورین سر بریده ام سلیمه را یافته و اثری از دیوید ، انتحاری داعشی نیست... منطقه ی در خطر، تحت نظر کامل امنیتی و زیر دید تک تیراندازان قرار گرفته و مشخصات مرد انتحاری انگلیسی زبان با مشخصات ظاهری که رمضان میدهد به تمام نیروهای عراقی - ایرانی مخابره می شود، مامور امنیتی ایرانی (حمیدی) که در مینی بوس زائران مدارک دیوید را بررسی کرده بود، متوجه تروریست بودن وی شده و با بی سیم، فرمانده خود (ناصری) را در جریان مواقع قرار میدهد، اطلاعات حمیدی با اطلاعاتی که مرد عرب (رمضان) از مرد انتحاری داده مطابقت دارد، حمیدی برای شناسایی دیوید عازم منطقه در خطر عملیات انتحاری میشود...

دیوید با فاصله ده متری و از پشت سر سعدان در میان انبوه زوار بسمت محل انجام عملیات انتحاری بر روی پل رودخانه ... بعداز عمود ۱۵۰ براه است...

اتومبیل مامورین امنیتی ایرانی بهمراه مرد عرب تروریست(رمضان) از سمت پل رودخانه بسمت عمود ۱۳۳ در حرکت است...

دیوید از عمود ۱۳۳ و از پشت سر سعدان بسمت پل به راه است...

تک تیراندازان همه مردان زائر با مشخصات مرد انتحاری را زیر نظر دارند، تا شاید با مشاهده رفتاری مشکوک، موفق به شناسایی دیوید شوند ...

رمضان از داخل اتومبیل مامورین امنیتی چشم به خیل جمعیت عزادار دارد که بسمت کربلا روانند... حرفهای تهدیدآمیز کتی در ذهنش می پیچد (... بخوای نم پس بدی تک تک خانواده ات را داعشی ها خواهند کشت ...) رمضان، موفق به شناسایی دیوید شده و وی را در میان جمعیت میبیند، رمضان سکوت کرده و دم نمی زند...

حمیدی از بالای برجک نگهبانی و با دوربین نظامی چشم به خیل جمعیت دارد... حمیدی مشرف به منطقه در خطر منتهی به پل رودخانه ... است، دیوید داخل منطقه انتحاری می شود، حمیدی در

کادر دوربین نظامی موفق به شناسایی دیوید شده و خبر شناسایی سریعاً به فرماندهی و ماموران امنیتی ایرانی میرسد...

فرمانده ناصری خوب میداند که کمترین تحریک از سوی نیروهای ایرانی و عراقی موجب تهییج به انفجار در تروریست انتحاری خواهد شد، تک تیراندازها دیوید را شناسایی و از هر سمت و سوی سر و قلبش را نشانه رفته و منتظر دستور شلیک از طرف فرمانده ناصری می مانند... رمضان از تروریست دیگری سخن میگوید که در میان جمعیت است ... فرمانده ناصری با نگاهیهای پر تردید و با فریاد کوبنده اش رمضان را مجاب می کند که اگر وی قصد ایجاد وقفه و حقه ای در عملیات آنها را دارد بهتر است متوجه عواقب کار خود در کشتار جمعیت باشد... رمضان با اطمینان و لحنی قاطع ابراز میدارد که انتحاری دوم در میان مردم است،، فرمانده ناصری دستور لغو شلیک به دیوید را صادر میکند... کنترل عملیات پیچیده تر و سخت تر می شود ... انجام هرگونه عملیات خنثی سازی بر روی انتحاری اول موجب تهییج انتحاری دوم خواهد شد، که فعلن هیچ اطلاعاتی برای شناسایی وی در اختیار نیست، رمضان ابراز میدارد که نه او و نه کتی هرگز انتحاری دوم را ندیده اند، ولی میداند که او با ده متر فاصله از انتحاری اول است...

حرفهای ام سلیمه مدام در ذهن دیوید تکرار میشود؛ ... تو ذاتت پاکه ... امیدوارم قبل از منفجر کردن جلیقه ات، بخود بیایی، اختیارت را از دست شیطان بگیری... و چهره دخترک چشم آبی که به او شیر نوشاند و با نوک چفیه اش محاسن ش را پاک کرد در ذهنش مجسم میشود... دیوید با عرق سرد بر پیشانی و با نگاه پراضطرابش از پی سعدان در میان انبوه جمعیت پیر و جوان و کودک راهی بوده و راه و زمانی تا انجام عملیات باقی نمانده است، پل بزرگ بر روی رودخانه در پیش روی بچشم می آید...

نیروهای امنیتی و تک تیراندازها موفق به شناسایی انتحاری دوم نشده اند... بعداز پل گلوگاه بازرسی قرار دارد و قطعن تروریستها واقف به ایستگاه بازرسی بوده و بی شک عملیات را بر روی پل انجام خواهند داد.

دیوید عرق ریز و مرتعش از پیرمرد عراقی که آب سرد به زائران احسان میکند، در لیوان یکبار مصرف آب یخ گرفته و به راه می شود... مرثیه سرایی ام سلیمه بیادش می آید؛ ... جانم بفدای غیرت... دیوید لیوان را در مشت مچاله کرده و دست خیس آب سردش را به پیشانی عرق ریزش می کشد ... ناصری از پشت دوربین نظامی متوجه احوالات پریشان دیوید است...

زنی به زوار چفیه سفید اهداء می کند، دیوید که بر سرش پارچه بلند مشکی دارد، چفیه سفید را از دست زن می گیرد... ناصری چهره دیوید و ریز کارهایش را تحت نظر دارد... تک تیراندازان از فرماندهشان کسب تکلیف می کنند... با زدن فرد انتحاری اول حداقل از میزان انفجار کاسته شده و تعداد کشته ها کمتر خواهد شد... فرمانده ناصری به تمام نیروها دستور میدهد که منتظر فرمان او باشند و تا او دستور نداده کسی حق تیراندازی ندارد... به محض ورود فرد انتحاری اول به روی پل، ورودی و خروجی پل بسته شده و ماموران مانع از نزدیک شدن جمعیت به هردو سوی پل میشوند...

دیوید چفیه مشکی را از سر برداشته و چفیه سفید را بسر می اندازد... (چهره دیوید در میان چفیه سپید موج و نگاه خویش آماده برای انجام کار بزرگ میشود) سعدان بر وسط پل ایستاده و چشم به پشت سر میدوزد تا دیوید را بباید ... دیوید با چفیه سفیدش در میان انبوه جمعیت برای سعدان قابل شناسایی نیست ... دیوید با سرعت تمام بسمت سعدان می دود... سعدان بر وسط پل شناسایی می شود، از طرف فرمانده ناصری دستور تیراندازی بسمت هر دو انتحاری صادر میشود... تک تیراندازان بخاطر فرار دیوید از لابه لای مردم بسمت سعدان قادر به زدن وی نیستند، سعدان از چند ناحیه مورد هدف تک تیراندازان قرار گرفته ولی هنوز زنده است، دیوید خود را به تن نحیف و غرق در خون سعدان رسانده و به همراه او خود را از پل به رودخانه پرتاب میکند ... انفجاری مهیب در دل رودخانه آب را به هوا بلند می کند .

نمای هلی شات از تصویر میلیونی زائران اربعین حسینی که بسوی بین الحرمین راهی هستند، گنبد های طلایی باشکوه و پر ابهت حرمین در حلقه زائران بچشم می آیند...

والسلام

اردبیل . مهر ۹۹

شهنام سجودی زاده

۰۹۱۴۴۵۲۹۳۲۳